

روشنفکران دینی با نفی و طرد "قرائت‌های خشونت‌آمیز از دین" گامی پراهمیت در راستای زدایش فرهنگ خشونت و حذف در میهنمان برداشته‌اند. اینان با اندیشگی و رفتارشان به عمق و دامنه‌ی بحث درباره‌ی خشونت و حذف افزوده‌اند، و به درستی بر این واقعیت تاکید کرده‌اند که "خشونت و حذف" مانعی بزرگ در راه پیشرفت توسعه‌ی سیاسی و اجتماع در جامعه است. روشنفکران دینی کار را به جایی رسانده‌اند که دین را همچون هنر و ادبیات از پدیده‌های لطیف و لطافت آفرین زندگی، که خشونت‌زدایی می‌کنند، معرفی کرده‌اند. برخی از این روشنفکران طرح کرده‌اند که سنت پیغمبر اسلام دیگر به کار روزگار ما نمی‌آید و باید معنا و تفسیر معاصر و جدید از آن سنت‌ها به دست داد و قرائت‌ها و رفتارهای خشونت‌آمیز را به عنوان پاره‌ای از این سنت کنار گذاشت.

اکبر گنجی، محسن کدیور، عبدالکریم سروش، عبدالله نوری، عمادالدین باقی، حسن یوسفی اشکوری، عزت‌الله سبحانی، و دهها شخصیت دیگر، این دست روشنفکران را شامل می‌شوند، روشنفکرانی که در یکی از خشن‌ترین برهه‌های تاریخ میهنمان که اختناق، سانسور، زندان، شکنجه و اعدام گوهره‌ی اصلی اندیشه و رفتار حکومت دینی حاکم است، منادی آزادی و طرد و نفی خشونت و حذف شده‌اند. این روشنفکران تا پای جان در برابر تاریک‌فکرانی چون خامنه‌ای، رفسنجانی، مصباح یزدی و دهها جنایتکار دیگری که جا در پای آیت‌الله گیلانی‌ها، خلخال‌ها، لاجوردی‌ها و دیگر رهروان و پیروان ریز و درشت "تاریکخانه‌ی خمینسم" گذاشته‌اند، ایستاده‌اند. و این در تاریخ جنبش روشنفکری ایران رخدادی پراهمیت است.

بحث درباره‌ی "خشونت" و رابطه‌ی "دین و خشونت" بحثی تازه و امروزی نیست. این بحث طول عمری به اندازه‌ی تاریخ ادیان در جامعه‌ی انسانی دارد.

از خشونت به عنوان یک پدیده‌ی چندسویه‌ی روانی و اجتماعی تعاریف و تقسیم‌بندی‌های متعدد و متنوعی شده است. پیرامون روانشناختی و نیز جامعه‌شناختی خشونت امروز بحث‌های جدی‌ای در عرصه‌های جهانی مطرح است، چرا که آتش این پدیده‌ی زشت و خانمانسوز، بویژه آنچه که به کشتار هم‌نوع بدل می‌شود، دامن‌گیر بشریت بوده و هست. رابطه‌ی "دین و خشونت" نیز – خصوصاً هر آنجا که حکومت‌های دینی بر اریکه‌ی قدرت سیاسی تکیه زده‌اند به گونه‌ای حیاتی مطرح بوده است چرا که این نوع حکومت‌ها جز اختناق، رعب و وحشت و کشتار انسان‌ها، و عقب راندن تمامی عرصه‌های زندگی جامعه دستاورد دیگری نداشته‌اند. به همین دلیل می‌باید به نقش روشنفکران دینی توجه جدی مبذول داشت. در میان بحث‌ها و واقعیت‌های موجود پاسخ به اینکه چرا حکومت‌های دینی چنین ویژگی‌ای داشته و دارند را بیش از هر چیز می‌باید در تناقض‌های موجود در خود ادیان از یک سو و نیز ویژگی‌های روانی انسان و منافع مالی و معنوی او از سوی دیگر جستجو کرد.

دینداران و دین‌یاران بر این عقیده‌اند که پیامبران برای راهنمایی بشر و برقراری عدل و صلح برگزیده شدند. واقعیت زندگی و نیز آثار فوق برداشته‌اند. اما این نیز واقعیتی است تلخ که تناقض‌های موجود در اندیشه و رفتار این پیامبران، بویژه در آثار مکتوب به جا مانده از آنان زمینه‌های ایجاد گسترش خشونت در میان پیروان آنها را مهیا ساخته است. تناقض‌ها و آموزش‌هایی که در دوران کنونی ناعادلانه‌ترین و خشن‌ترین رفتارهای

غیرانسانی را در جامعه‌ی بشری سبب شده است.

برای نمونه تاریخ اسلام تاریخ غلبه‌ی گرایش خشونت و حذف انسان‌های دیگر بر زندگی مسلمانان بوده است. در واقع تلاش محمد برای کاهش "تمایل ناپسند اعراب نسبت به کشتار و منازعه" اثری قاطع نداشته است. تمایلی که پاره‌ای از تناقض‌گویی‌ها و رفتارهای خشونت‌آمیز او را هم دربرمی‌گرفت. پس از محمد خشونت و ترور از جنبه‌های مهم زندگی مسلمانان شد. اقدام به از میان برداشتن یک رهبر سیاسی یا مذهبی مخالف، حتی در چارچوب اسلام و اندیشه‌های اسلامی، نمونه‌ای از تمایل گفته شده است. تنها در فاصله‌ی سال‌های ۶۶۱-۶۳۲ میلادی ۳ تن از رهبران سیاسی و مذهبی مسلمانان مورد سوءقصد قرار گرفتند. این تمایل و اقدام به عمل خشونت‌آمیز و کشتار دیگران در میان گرایش‌های منشعب و شاخه‌های متعدد دین اسلام حضور شاخص خود را نشان داده است، که در میان آن‌ها "تشیع" در زمره‌ی خشن‌ترین این شاخه‌هاست. تشیع بویژه از هنگامه‌ی حکومت صفویان تا به امروز، نماد درهم‌آمیز دین و حکومت و در وجه غالب قرائت "خشونت و حذف انسانیت" از دین بوده است.

لازم نیست البته راه دور برویم. حکومت اسلامی تازه‌ترین و خشن‌ترین نمونه‌ی این قرائت است قرائت و کاربرد جهل و جنایت.

از همان فردای به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی، حکومت اسلامی به رهبری او خشونت و کشتار یکدیگر را به مردم میهن‌مان پیشکش کرد. آیت‌الله خمینی دعای خیر اسلام را نثار اعدام‌های دسته‌جمعی انسان‌هایی کرد که بیشترین آنان یا قربانیان نظام اجتماعی بودند، و یا مخالفین سیاسی حکومت اسلامی. آیت‌الله خمینی و پیروانش در کنار کشتارهای جمعی، جنایت و خشونت را در همان آغاز حکومتش در فرمان‌ها و لوایح مختلف، به ویژه در "لایحه قصاص" "قانونی" کردند و به کار گرفتند. این لایحه که با استفاده از قوانین اسلامی ۱۴ قرن پیش و در ۱۹۹ ماده به تصویب خمینی و پیروانش رسید همه‌ی افراد جامعه را به جلادان بالقوه تبدیل می‌کند و خشونت را به امری عادی در جامعه بدل می‌سازد. این لایحه بر حق زندگی به عنوان حق ذاتی انسان که می‌باید به موجب قانون حمایت شود با اعلام شکنجه و اعدام خط بطلان می‌کشد.

خمینی برای توجیه جنایاتش به گوش مردم می‌خواند که محمد پیامبر اسلام نیر مردمان را از طریق "ضربه‌های شمشیر بر فرق سرشان" به راه اسلام آورد، و او و تاریک‌فکران همراهش راه پیامبر اسلامی را ادامه می‌دهند. او که با همه‌ی مظاهر پیشرفت فردی و اجتماعی انسان دشمنی می‌ورزید، "اقتصاد را مال خر" دانست. حقوق بشر را ساخته‌ی امپریالیسم و استکبار خواند. کشتن و کشته شدن در راه اسلام را فضیلت نامید، خشونت را منزلت انسان قلمداد کرد. و جنگ و کشتار را برکت خواند. و به دنبال او قاضی‌القضاتش گیلانی و خلخال‌ی چهره‌ی میهن‌مان را بیش از پیش با صحنه‌های دلخراش دار و تیرباران و شکنجه و زندان و قطع اعضاء بدن انسان‌ها آلودند.

چهره‌ی زشت تشیع، بویژه "ولایت مطلقه فقیه" که جنایت و کشتار بن‌مایه و در ذات اندیشگی‌اش است در سال‌های ۶۳-۱۳۶۰ بیش از گذشته خودنمایی کرد. آیت‌الله محمدی گیلانی به تقدیس خشونت پرداخت و بارها اعلام کرد "شورش‌یانی که در خیابان‌ها مجروح می‌شوند باید کارشان را تمام کرد." و آن‌ها که در تظاهرات علیه جمهوری اسلامی شرکت می‌کنند "باید در محل مقابل دیوار اعدام شوند" و "توبه آن‌ها پذیرفته نمی‌شود و مجازات را قرآن تعیین می‌کند، مرگ با بدترین وسایل با دار، با قطع دست راست و پای چپ و . . . و حاصل این اندیشه و رفتار، کشتار فجیع ده‌ها هزار زندانی عقیدتی و سیاسی و نیز قربانیان نظام اجتماعی در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های رژیم اسلامی و صدها هزار انسان در میدان‌های جنگ شد. همه‌ی این جنایات را خمینی، گیلانی و خلخال‌ی به استناد آموزش‌های محمد، قرآن، علی و سایر پیشوایان تشیع انجام دادند.

پس از مرگ خمینی پیروان تاریک‌اندیش او آیت‌الله خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، مصباح یزدی، لاجوردی، و

صدها جنایتکار دیگر راه او را ادامه داده‌اند. در این میان هاشمی رفسنجانی بارها با اندیشه و رفتار سیاسی خود نشان داده است که تشیع در کنار آموزش خشونت و کشتار و جنگ جا برای تزویر و دروغ‌گویی نیز گذاشته است. جوهره‌ی رفتار سیاسی و اخلاقی‌ای که با "دروغ مصلحت‌آمیز" تزئین شده است. در یک نمونه از این دروغ‌پردازی‌ها.

هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با جرج فاور رئیس و سردبیر مجله‌ی "بینش خاورمیانه" که بخشی از آن در واشنگتن پست (نهم ژانویه ۱۹۹۶) آمده است در رابطه با حقوق بشر در ایران می‌گوید که او از "بی‌بی‌سی" شنیده است:

"در امریکا زندانیان که بیشتر سیاهپوستان هستند در حالی که پایشان در زنجیرست به کار گرفته می‌شوند." و بعد دلسوزانه اضافه می‌کند این فاجعه است. در ایران چنین چیزی وجود ندارد. زندانیان ایران حق دیدار خانواده‌هایشان را دارند. با آنان رفتاری شرافتمندانه می‌شود و در برابر کاری که می‌کنند دستمزد دریافت می‌کنند."

این دروغ‌گویی شرم‌آور تنها با یک نمونه از دهها هزار جنایات هولناک حکومتگران جمهوری اسلامی در همان هنگام برملا شد.

در همان روزها پاسخ آقای امیرانتظام به خانم رناته شمیت نماینده پارلمان و رئیس فراکسیون سوسیال دمکرات آلمان در مطبوعات انتشار یافت. این خانم در آغاز ماه فوریه از طریق سفارت آلمان نامه‌ای برای آقای امیرانتظام به ماموران زندان اوین می‌دهد. این نامه به او داده نمی‌شود. یک ماه و نیم بعد این نامه از کانال دیگری به آقای امیرانتظام می‌رسد. امیرانتظام در پاسخ با صراحت گفته است که او ۱۶ سال از حق دیدار خانواده و نوشتن نامه محروم است و حتی زمانی که او را برای درمان بیماری پس از ماهها معطلی به بیمارستان می‌برند، پاهای او و دستانش در زنجیرند. عکس‌های این صحنه در شماره‌ی مخصوص مجله‌ی اکسپرس چاپ فرانسه منتشر شده است.

در حکومت اسلامی روند کشتار و خشونت‌آفرینی، بویژه با کشتار روشنفکران لائیک و اعمال خشونت نسبت به دگراندیشان ادامه یافته است. آیت‌الله خامنه‌ای، در ولایت مطلقه فقیه در سال ۱۳۷۹ در خطبه‌ی نماز جمعه (۱۴ اپریل / ۲۶ فروردین) گفته است:

"اسلام استفاده از خشونت را اصل قرار نداده اما در موارد قانونی اعمال خشونت را نفی نکرده است." و تاکید می‌کند که "خشونت قانونی نه فقط خوب، بلکه لازم است." و اجراکنندگان این "قانون" را هم مشخص می‌کند، "جوانان، مومنین و متدینین ایرانی اهل خشونت نیستند، اما آنجا که قانون از آنها اعمال خشونت را بخواهد دریغ نخواهند کرد . . ."

توجیه اندیشگی و رفتار خشونت‌آمیز از سوی آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و همفکرانشان و نیز توده‌های ناآگاه و متعصب دنباله‌روی آنها ادامه دارد، اما سوی دیگر روشنفکران دینی با نفی خشونت و جنایت قرائت‌های متفاوتی از دین به دست می‌دهند و مدعی هستند که قرائت‌های خشونت‌آمیز از این نادرست و ساخته و پرداخته‌ی ذهن بیمار خشونت‌آفرین‌ها و جنایت‌پیشه‌گان است. قرائت‌هایی که لااقل می‌توانند از شدت و حدت آدمکشی و جنایات حکومت اسلامی بکاهند.

این مجموعه از دین‌داران و دین‌باوران همانگونه که اشاره کردم، خشونت را شمر جهل می‌دانند و بر این باورند که "خشونت و حذف" با هر نوع تعریف و تقسیم‌بندی یک پدیده‌ی روانی و اجتماعی، و پدیده‌ای ضدانسانی است. اینان ادعا می‌کنند که دین نه برای خشونت‌آفرینی و جنایت که برای برقراری صلح و عدالت و "تلطیف" زندگی پدید آمده است.

بسیاری از اینان اعدام و قصاص را عملی نادرست می‌دانند (مقاله‌ی اعدام و قصاص. عمادالدین باقی،

روزنامه‌ی نشاط، و یا مقاله‌ی باقرزاده) و برخی از آنها تاکید می‌کنند "این درست است که قرآن می‌گوید قاتل را باید اعدام کرد اما تصریح می‌کند که بهتر است این کار را نکنید." و یا به سوره‌ی "مائده" آیه‌ی ۳۲ اشاره دارند که کشتن انسان را امری نادرست اعلام کرده است.

روشنفکران دینی اجبار در پذیرفتن دین اسلام، و یا مرتد دانستن دیگران را اقدام و دیدگاهی غیراسلامی می‌دانند و به آیه‌های متعددی در این رابطه اشاره می‌کنند، برای نمونه:

"و بگو حقیقت، پرتویی از پروردگار شماس، پس بگذار هر کس که می‌خواهد ایمان آورد و هر که می‌خواهد، به راه کفر برود." (سوره ۱۸ آیه ۲۹)

(متن آیه چنین است: قل الحق بن ربکم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليکفر" - م)

یا به کلمات واضح‌تر "لا اکراه فی الدین"، "در دین اجبار نیست." (سوره ۲ - آیه ۵۶)

و یا در رابطه با نفی کشتار مخالفین و دگراندیشان که در مخالفت با حکومت دینی به پا می‌خیزند نیز به آیه‌های متعددی استناد می‌کنند:

"هنگامی که در میدان نبرد با کافران روبور می‌شوید، آنقدر بر گرده آنان ضربه فرو آورید تا شکست بخورند. بعد آنان را به بند بکشید، و سپس به عنوان یک کار خیر، ایشان را آزاد کنید. یا به ایشان امکان دهید با پرداخت فدیة خود را آزاد سازند." (سوره ۴۷، آیه ۴)

(متن اصلی آیه چنین است: "فاذالقیتم الذین کفرو انضرب الرقاب حتی اذانتختمهم فشد الوثاق، قاما منا بعدو اما فداء" م)

روشنفکران دینی برای طرح چنین نظراتی و طرد نفی "خشونت و حذف" پاسخی جز حذف، زندان و شکنجه دریافت نکرده‌اند.

آیت الله مصباح یزدی عضو مجلس خبرگان در سخنرانی نماز جمعه می‌گوید: "اما اگر کسی امروز آمد و گفت من قرائت جدیدی از اسلام دارم باید توی دهان آن زد و گفت تو خیلی بی‌جا کرده‌ای" و می‌افزاید: "همان چیزی که پیامبر در ۱۴۰۰ سال پیش فرمودند و تمام علما و فقها نیز فرموده‌اند، همان صحیح است و آنچه غیر از قرائت اهل بیت باشد، باطل است و باید به دیوار زد و در زباله‌دان انداخت."

آقای مصباح یزدی که از جریان‌های اخیر "شوکه" شده و اظهار می‌دارد که: "می‌گویند چون زبان قرآن و دین زبان افسانه‌ای، اسطوره‌ای و رمزی است هر کس حق دارد طبق ذهنیت خود، یک تعبیری کند و هیچکس هم نمی‌تواند چیزی بگوید" و با تعجب می‌پرسد: "اگر بنا باشد هر کسی هر چه خودش می‌فهمد برایش حجت باشد و از آن استفاده کند پس اینها برای چه است و اصلا ما برای چه انقلاب کردیم؟"

آقای محمد یزدی رئیس سابق قوه قضائیه نیز در نخستین سخنرانی پس از ترک این مقام، خون به چشم‌هایش می‌آید و کف به دهانش و خطاب به نمازگزاران جمعه می‌پرسد: "چرا باید در این مملکت کسی به خود حق بدهد به رهبری توهین کند. رهبری را زیر سؤال ببرد و اصل رهبری را خدشه‌دار بکند و هیچ کس نفسش درنیاید."

او می‌گوید: "رهبری یکی از قطعیات نظام ماست، مجلس خبرگان هم منتخب مردم است. این یک امر دینی، مذهبی، خدایی، الهی و مردمی است."

با نگاهی به تاریخ بیست و چند ساله‌ی حکومت اسلامی در کشورمان تردیدی بر جای نمی‌ماند که تلاش روشنفکران دینی در مقابله با تاریک‌اندیشی کوششی ارجمند و ستایش برانگیز است. اما این سؤال نیز هنوز پابرجاست که خشونت‌آفرینی در اسلام، بویژه در تشیع محصول چیست؟ این واقعیتی است که حزب الله و آدمکش‌های حرفه‌ای این حزب ارتجاعی خود قربانیان خشونت و نادانی هستند، اما جدا از مشکلات روانی این

مجموعه نیز حضور زمینه‌های اجتماعی خشونت، به تناقض‌ها و آموزش‌های دین اسلام و تشیع نیز باید توجه داشت. دیگر این نوع شعارها نخ نما شده‌اند که "اسلام به قامت خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست"

دین به عنوان یک نیاز روانی – انسانی در شرایط کنونی قابل نفی نیست، آنچه می‌باید نفی و طرد شود، و روشنفکران دینی موثر و شریخش می‌توانند در این راه گام بردارند، طرد و نفی آموزش‌های غیرانسانی، غیرعادلانه و ضددمکراتیک دین اسلام بویژه گرایش و انشعاب تشیع است. به جا مانده از بسیاری از پیامبران موید این نظر است، و نشانگر این واقعیت که آنان در دوران حیات خود گام‌های موثری در راه اهداف به جا مانده از بسیاری از پیامبران موید این نظر است، و نشانگر این واقعیت که آنان در دوران حیات خود گام‌های موثری در